

وقتی خبر معامله به بورس رسید، خرید و فروش سهام «توسعه زمین» متوقف شد. سریع با عوفر در بوستون تماس گرفتیم و به او گفتیم: تیریک میگم پسر، مدیریت شرکت مال توست. وسایلت را جمع کن. کارهای زیادی اینجا داریم. بعد از گذشت چندروز، نامی‌ا از استاد بازارپایی عوفر در هاروارد، پروفیسور جان ویتنی دریافت کردم، او واقعاً به من التماس کرد که عوفر در دانشگاه بماند و درسش را به پایان برساند. پروفیسور ویتنی در این نامه تاکید کرده بود که عوفر دانشجوی نمونه‌ای است که باعث ایجاد احترام بسیار به کشور اسرائیل شده است. به این استاد محترم پاسخ دادم که تصمیم این که به اسرائیل بازگردی با بماند و درسش را تمام کنی با خود عوفر است و اشاره کردم که اهمیت چالش پایان تحصیلات، به اندازه اهمیت چالش مدیریت یک شرکت بزرگ است. اعتقاد داشتم که با همه احترام برای این اکادمی، دانشگاه زندگی چیزهای بیشتری برای ارائه دارد. عوفر ادامه تحصیل را انتخاب کرد و من بدون هیچ

«امید و شکست» **خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل –۵۴**

## خرید سهام پایه

اعتراضی به این تصمیم احترام گذاشتم. با این حال از لحظه اول او در جریان تمام کارهایی که در شرکت انجام می‌شد می‌گذاشتم. در اولین روز کاری بعد از اتمام معامله، سهام «توسعه زمین» ۸.۳ درصد افزایش یافت، افزایش قیمت اوراق بهادار بسیار زیاد بود. من این را یک رأی اعتماد از جانب سرمایه‌گذاران رسمی می‌دیدم و البته از جانب عموم مردم. بعد از این خرید، روزنامه‌ها را ورق می‌زدم و گزارش‌های مختلف را می‌خواندم. چند روزنامه‌نگار بودند که در نوشته‌هایشان این‌طور ارزیابی کردند که «خرید نیمرودی زمین‌خوار است». وکیل‌م اولمرت سریع پاسخ داد: «این زمین‌خواری نیست، بلکه سرمایه‌گذاری در زمین‌های کشور است.» از این عدم حمایت که هیچ‌کس از آن بی‌نزدادپرستی را حس نکرد، خیلی عصبانی شدم.۱ گفتم غیرممکن است که اولین ساکنان اسرائیل، بنیادگذاران شرکت «توسعه زمین» و رؤسای آن، اشکنازی‌ها ملقب به «تاجیان زمین‌ها» شوند، و آن‌گاه من مستحق رفتن لقب «دلال زمین‌ها» شوم. واقعاً مثل زمانی که سابق لابی «صادر کننده امنیتی» را به من دادند عصبانی شدم، و حتی ترجیح دادم برجسب «تاجر سلاح» را به من بچسباندند. در دو مورد بی‌عدالتی بزرگ و ظالمانه‌ای در حق من صورت گرفت، درحالی که من با دستاوردهای بزرگ و بی‌سابقه‌ای که شرکت «توسعه زمین» تحت مدیریت ما به آنها دست پیدا کرده بود به یک پاسخ کوبنده اکتفا کردم. همت‌زنندگان که در آن روزها در حق من آزار و اذیت‌های زیادی انجام دادند مجبور شدند زبان به دهان بگیرند و با حسادت‌ی پنهانی پیگیر موفقیت‌های بزرگ ما باشند.



در مصاحبه‌ای که یک روزنامه‌نگار بعد از این معامله با من انجام داد انگیزه‌های خود را توضیح دادم: «مزایاده‌ای بود و رقابتی، بزرگان کشور در آن شرکت داشتند. موفق شدم، به این علت که شجاعت بودم نه باهوش‌تر. و اکنون واضح است که معامله خوبی نیز بوده است. این شرکت هشتادساله را خریدم در حالی که تمام کارشناسان به من گفتند که کار احمقانه‌ای

انجام می‌دهم. این شرکت راکد بود و درست حالا بعد از این که آن را خریدم اظهار می‌کنم که معامله خوبی انجام دادم. من چهار فرزند دارم و می‌خواهم که آنها در اسرائیل زندگی کنند. نمی‌خواهم آنها مانند من در دنیا سرگردان و آواره باشند.» افرادی بودند که از من می‌پرسیدند چه انگیزه‌ای باعث شد شرکتی را خریداری کنم که درجا می‌مزد و خریدن آن چنین ریسک بالایی دارد. یک پاسخ به آنها دادم: به این نتیجه رسیدم که زمان آن رسیده که کشور را بسازیم. این سخنان ممکن است از سخنرانی‌های تاجر صندوق ملی هم شنیده شوند اما این چنین

در اولین روز کاری بعد از اتمام معامله، سهام «توسعه زمین» ۸.۳ درصد افزایش یافت، افزایش قیمت اوراق بهادار بسیار زیاد بود. من این را یک رأی اعتماد از جانب سرمایه‌گذاران رسمی می‌دیدم و البته از جانب عموم مردم. بعد از این خرید، روزنامه‌ها را ورق می‌زدم و گزارش‌های مختلف را می‌خواندم. چند روزنامه‌نگار بودند که در نوشته‌هایشان این‌طور ارزیابی کردند که «خرید نیمرودی زمین‌خواری است».

نیست. خانواده و نزدیکانم به خوبی می‌دانند مدت زیادی است که به دنبال راهی برای بازگشت هستم و می‌خواهم در کاری که به کشور سود برساند مشارکت داشته باشم. می‌خواستم کاری را انجام دهم که تمام عمر انجام می‌دادم، چه به عنوان عضو پالماخ یا افسر ارتش در طول سال‌ها و چه به عنوان تاجری که به توسعه صنعت نظامی کشور کمک کرد و از این طریق موجبات اشتغال ده‌ها هزار خانواده را فراهم کرد.

### پاورقی

Research@kayhan.ir

**پانوشته‌ها:**

۱- م. اشاکلگران صهیونیستی که در سرزمین فلسطینیان ساکن شده‌اند طبقات مختلفی را تشکیل می‌دهند و بر همین اساس اختلافات و درگیری‌های قابل‌توجهی با یکدیگر دارند. در اینجا نیرومندی به یکی از اصلی‌ترین طبقه‌بندی‌ها موجود در اراضی اشغالی اشاره می‌کند که بخشی از یهودیان مستقر در اراضی اشغالی آن را به نژادپرستی تعبیر می‌کنند. طبق این دسته‌بندی یهودیان مهاجر به فلسطین، شامل دو دسته اشکنازی‌ها و سفارادها می‌شوند. به طور خلاصه اشکنازی‌ها، یهودیان غربی(عمدتاً اروپایی و آمریکایی) مهاجر به فلسطین هستند که اولین گروه‌های مهاجرت‌کننده بوده و نقش بیشتری در شکل‌گیری رژیم غاصب اسرائیل داشته‌اند. سفارادها عمدتاً شامل یهودیان آسیا و آفریقا می‌شوند که پس از اشکنازی‌ها به فلسطین مهاجرت کردند. اگرچه پس از موج‌های مختلف مهاجرت یهودیان، ترکیب جمعیتی به نفع سفارادها در اراضی اشغالی تغییر کرد اما حاکمیت رژیم اشاکلگران قدس ثلوتس با اتخاذ سیاست‌هایی این ترکیب را تقریباً به صورت برابر حفظ کند. یهودیان اشکنازی خود را یهودیان سفارد برتر می‌دانند و عمده مناصب حکومتی و دولتی در اختیار آنهاست حتی تأمل‌صحیکرگان، میکاران و فقرا را اتخاذ سیاست‌های نژادپرستانه در میان یهودیان داخل اراضی اشغالی تفاوت چشمگیری به نفع یهودیان اشکنازی دارد. پس از آن دو دسته، یهودیان عرب پست‌ترین طبقه میان یهودیان ساکن در اراضی اشغالی محسوب می‌شوند. دو حزب اصلی موجود در اسرائیل یعنی حزب کارگر و حزب لیکود هر دو از یهودیان اشکنازی تشکیل شده‌اند که حزب کارگر تمایلات افراطی‌تری نسبت به لیکود داشته و اصطلاحاً اشکنازی‌تر محسوب می‌شود. سفارادها گاهی اقدامات آشکنازی‌ها را با حکومت فاشیستی هیتلر نازی مقایسه کرده و با کنایه به آنها «اشکی نازی» می‌گویند. اعتراضات سفارادها در دهه هشتاد به اوج خود رسید. در این دوره این‌ها حزب «شنای» را تأسیس کردند و در انتخابات سال ۱۹۹۶ ده کرسی کنتست را به دست آوردند.

۲- م. «یعقوب نیمرودی» از جمله یهودیان سفارد محسوب می‌شود که خانواده‌اش از ایران به سوس و فلسطین مهاجرت کرده‌اند. او نیز در اینجا به سیاست‌های نژادپرستانه اشکنازی‌ها و رسانه‌های وابسته به آنها که جریان اصلی قدرت در رژیم صهیونیستی را در دست دارند، اعتراض می‌کند. نیرومندی پیش‌تر نیز در فصل‌های ابتدائی کتاب خاطراتش از این موضوع گلابه کرده و تلویحاً گفته بود که مثل او باید ریاست ستاد ارتش اشاکلگران اسرائیل را برعهده می‌گرفت اما چون یهودی بابلی(یکی از گروه‌های سفارادها) بود به این جایگاه منصوب نشده‌است. ضمناً باید توجه داشت که پرونده‌های مختلفی علیه نیمرودی در داخل اسرائیل در جریان بوده که او را به اخذ رشوه و زد و بند متهم کرده است و از این جهت او و خانواده‌اش فارغ از نژادپرستی موجود میان یهودیان ساکن در اراضی اشغالی، چهره‌های محبوبی در داخل اسرائیل به حساب نمی‌آیند.

۳- رجوع شود به پانوشت ۷ فصل ۸. «پالماخ» (به انگلیسی: Palmach و به عبری: פלמ"ח) به معنای «سربازان تندباد» یک سازمان نظامی است که در ۱۹۴۸/۵/۱۹ در آستانه لشکرکشی نیروهای متفقین به فلسطین، تشکیل شد تا به عنوان یگان‌های پیشرو برای انجام مأموریت‌های ویژه در جنگ جهانی دوم عمل کنند. نیروهای پالماخ به دلیل رابطه خوبی که با دولت قیمومت انگلیس در فلسطین داشتند به سلاح‌های مدرن مجهز شدند. این نیروها همچنین به دلیل مهارت در انجام مأموریت‌های تهاجمی و آگاهی بالای سیاسی از اصول صهیونیزم جهانی، به عنوان نیروهای محرک نیروی تروپرستی‌هاگانا (یک سازمان شبه‌نظامی یهودی وفادار به ایدئولوژی صهیونیزم) عمل می‌کردند. نیروهای پالماخ دارای فرماندهی مخصوص و منتخب از سوی ارتش یهود مستقر در تل‌آویو و فرماندهی اجرایی در بیشتر شهرهای مهم فلسطین مثل قدس و حیفا بودند. پالماخ دارای یک تشکیلات جاسوسی نیرومند نیز بود و توانست با نفوذ به بعضی از پادگان‌های اسرای جنگ المغان جاسوسی کند و به همین منظور تعدادی از افراد این نیرو با استفاده از پوشش‌های غربی، در سوریه و لبنان مستقر شدند. پس از تشکیل دولت اسرائیل، پالماخ منحل و در ارتش اسرائیل ادغام شد.

۴- شیکون غودیم

حواسم جمع است، مطالعه کردم دیدم کارش را کرده است. کتاب عجیبی است. پرسیدم مال کیست؟ گفتند مال حاج آقا روح‌الله خمینی است.

شروع به ترویج کتاب کردم. می‌خریدم و به این و آن می‌فروخیدم، و به این کار، خوش بودم. در این بین، دلم می‌خواست این آقا را ببینم و خدا شاهد است خیال نمی‌کردم ایشان سیدیند، فکر می‌کردم مثل خودم شیخ هستند... زمان چرخید و مقداری فاصله شد تا اینکه یک روز به من گفتند ایشان به تهران تشریف آورده‌اند.

در همین راستا از مرحوم خالصی زاده و دیگران خواسته شد تا از انتشار ردیه‌های خود صرف‌نظر کنند. آیت‌الله بدلا در این باره می‌نویسد:

«برای انجام این امر، بنده مأمور شدم و به کاشان که آقا شیخ محمد خالصی در آنجا تبعید بود، رفتم و بالاخره ایشان را از انتشار کتابش منصرف نمودم...»

مرحوم علامه عسکری نیز کشف اسرار را «حرف آخر» در پاسخ به کسروی می‌داند و در این زمینه می‌گوید: «فقهایی ما غالباً تکلیفی بیشتر از بحث‌های

## بازخوانی زمینه‌های فکری و سیاسی کتاب «کشف اسرار» امام خمینی (قدس‌س) — ۱۰

## اقتان علمی کتاب «کشف اسرار»

## به‌روایت عالمان اصیل حوزوی

سهراب مقدمی شهیدانی

قرار دادند که من ایشان را زیارت کنم، منزل ابوالزوجه ایشان، آیت‌الله ثقفی رفتم... آقای ثقفی در پامنار می‌زیست و من به منزل‌شان رفتم، اتاق را برای من خالی گذاشته بودند. نشسته بودم، دیدم یک آقای سیدی وارد شد، نشستند، گفتم بنا بود آقا را زیارت کنم، آقا کجا هستند؟ که گفتند: من خودم هستم! و قضیه معلوم شد... در آنجا، یک قدری بین ما مذاکرات [بلکه] معاشقه اسلامی شد، من، و این اختیار، کلمه‌ای را به ایشان عرض کردم که نمی‌دانم چه بود؛ هر دو گریه کردیم.»

مرحوم شیخ حسین لنگرانی که خود نیز سابقه تقابل با اندیشه‌های انحرافی امثال کسروی را در کارنامه دارد، بعد از مطالعه کشف‌اسرار به نویسنده آن علاقه‌مند شده و آرزوی دیدار با او را در سر می‌پروراند. او در این مورد چنین

**ضعف علمی و عدم اتقان برخی از ردیه‌هایی که بر اسرار هزارساله نوشته‌شده بود باعث شد تا بزرگان حوزه علمیه قم درصد برآیند که از میان جواب‌ها و ردیه‌های متعددی که نوشته شد، یکی را که از همه کامل تر و بهتر است انتخاب کرده و فقط همان را منتشر کنند و از انتشار بقیه جلوگیری کنند تا پاسخ درستی به اسرار هزارساله داده شود.**

می‌گوید: «در آن موقع، صحبت از] کسروی و شریعت سنگلجی و اسدالله خرقانی بود. یک مرتبه کتابی به نام کشف اسرار منتشر شد... من هم سرگرم کارهای [اصلاحی و مبارزاتی] خودم بودم... کتاب را خواندم دیدم خیلی عمیق است، نویسنده اش درد داشته. آن را قلم ننوشته، دل نوشته است، خوب، من

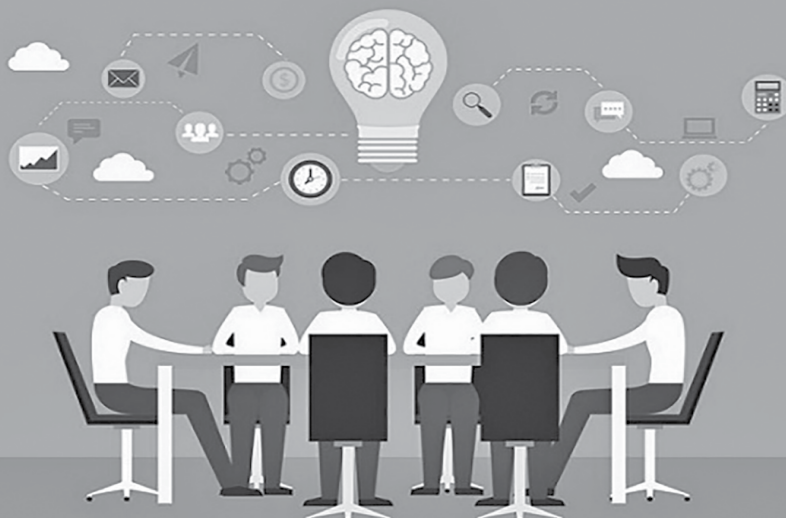
لاسکی از این تحول جدید بسیار خوشحال بود. رابطه‌اش با استیتون (او را «استی- فن» صدا می‌کرد؛ که به گفته کرمود، شاید «نوی» سرزنش خاموش نسبت به شاعر بود چرا که تلفظ آمریکایی اسم او با واو یعنی استیتون» به نظر می‌رسید) همیشه پرتنش بود و حالا به نقطه گسست رسیده بود. لاسکی به جوسلسون شکایت کرد:

«هرچند این سال‌های [گذشته] خوب سپری شده، پر از کار و موفقیت‌های نسبتاً زیاد، اما بدترین بخش آن، همجواری با استفن در اتاق بغلی بوده است. چقدر از هر غیبت او سرمست می‌شدم – و چقدر همه چیز در نبودش آرام بود– من همیشه در گذشته (سال پیش، پنج سال پیش) این فکر که جایگزینی برایش پیدا کنیم را جدی نمی‌گرفتم، اما هرگاه به این فکر می‌کردم که زندگی‌ام در سال‌های

حلقه خویش بی‌رود و [در مورد ما] به بدگویی و شایعه‌پراکنی کند، پیش می‌آید.» اما نزدیکان جوسلسون درباره کرمود نیز تردیدهایی داشتند. اگرچه هیچ‌کس به یای توصیف به پادماندنِ فیلیپ لارکین از به عنوان «یک آدم کتاب باز خودمهم‌پندار بی‌خود» نرسید (لارکین حتی در شعرِ او را به مسخره گرفت: «چرخیدم و باسمن را/ به کرمود نشان دادم»، آن‌ها با تعریف‌های نیمه‌کاره و دوپهلو، به تقبیح او می‌پرداختند.

ادوارد شیلز با کنایه او را یک استاد کوچک و معمولی توصیف کرد. رابی مَکاولی به جوسلسون گفت که از شخصیت او خوشم نمی‌آید، اگرچه از نوشته‌هایش لذت می‌برم. جوسلسون به مَکاولی گفت: «بابت نظرات درباره کرمود متشکرم. من هم نوشته‌هایش را دوست دارم، اما خوشش را ندیده‌ام. با توجه به آنچه درباره شخصیت

**جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر – ۱۹۶**



می‌گویی، می‌توانیم نتیجه بگیریم که قطعا در آینده مشکل‌هایی پیش خواهد آمد... اما در عین حال، اگر کرمود به اندازه کافی قوی باشد، می‌تواند خدمات زیادی به مجله کند، چرا که کل بخش ادبی، از جمله بخش نقد و بررسی، بسیار ضعیف است.»

جوسلسون در همان نامه اعتراف عجیبی کرد: «من با مجله اینکائوتر به مشکل برخورد‌ام. دیگر از آن خسته شدم‌ام او دیگر قادر به همکاری با آن نیست... این را به هیچ‌کس دیگری غیر از دایانسا که او هم همین حس را دارد، اعتراف نکرد‌ام. نیروپور ریوسو او باکس را به مراتب جذاب‌تر می‌یامم و حتی از کامنتری هم رضایت بیشتری دارم.»

با وجود نگرانی‌های حلقه اول جوسلسون، در تابستان ۱۹۶۵ از کرمود به طور رسمی دعوت شد تا سردبیری مشترک مجله را با لاسکی بر عهده بگیرد. کرمود که می‌دانست قرار است مسئولیت

صفحه ۶

چهارشنبه ۲۶ آذر ۱۴۰۴

۲۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ – شماره ۲۴۰۳۲

**با وجود نگرانی‌های حلقه اول جوسلسون، در تابستان ۱۹۶۵ از کرمود به طور رسمی دعوت شد تا سردبیری مشترک مجله را با لاسکی برعهده بگیرد.**

بخش ادبی را در اختیار داشته باشد، در حالی که لاسکی رئیس بی‌چون و چرای مجله باقی می‌ماند، این مسئله را عجیب می‌دانست که چرا لاسکی فرد واجد شرایط‌تری را انتخاب نکرده است، کسی که حداقل ساکن لندن باشد (کرمود در گلاسترشایر<sup>[۱]</sup> زندگی و در بریستول<sup>[۲]</sup> تدریس می‌کرد)، در واقع، فاصله کرمود از مدیریت روزانه مجله، او را به گزینهای ایده‌آل بدل کرده بود. «نچه من به عنوان یک نقطه ضعف می‌پنداشتم، در حقیقت مهم‌ترین دلیل صلاحیتم محسوب می‌شد، در گوشه‌ای از ذهنِ یا قلبم، آمیخته با خودبینی صرف و... اکرام» از نانیده گرفتن مسیر نادرست، می‌دانستم که دارند نقض‌های برابرم می‌کنند.»

با این‌ وجود، کرمود این پیشنهاد را پذیرفت. او خیلی زود دریافت که «کل ساز و کار اینکائوتر» «مرموز» است. او توانست تیراژ مجله با نحوه واقعی تأمین مالی آن را کشف کند. در انتخاب محتوای مجله نیز اختیار چنداندسی او را داده نشد و خیلی زود به این نتیجه رسید که «اگر اصلاً در مجله حضور پیدا نمی‌کردم، تفاوت چندانی نمی‌کرد.»

کرمود نیز، مانند بقیه، شایعات مربوط به ارتباط اینکائوتر با سازمان سیا را شنیده بود.

اسپندر به او گفت چنین اتهاماتی من را نیز نگران کرده بود، اما با توجه تکذیب‌هایی که از سوی جوسلسون و بنیاد فارفیلد دریافت کردم، قانع شدم. از نظر او، تکذیب‌های آن‌ها سند محکمی بر بی‌اساس بودن این شایعات بودند.<sup>[۳]</sup>

**پانوشته‌ها:**

۱- ۱۵۰ کیلومتر فاصله با لندن

۲- ۱۹۰ کیلومتر فاصله با لندن

۳- پاورقی خود کتاب: «ریچارد وولهایم به خاطر آورد که چند سال پیش، هنگامی که او دعوت شده بود به هیئت تحریریه «اینکائوتر» بیویند، با لاسکی اسپندر در مورد این شایعه گفت‌وگو کرده است. «موضوع را در طول شام در یک کلاب مورد بحث قرار دادیم من گفتم در مورد شایعاتی که درباره سازمان سیا بر سر زبان‌ها افتاده است به من اطمینان خاطر بدهید (در مورد عدم ارتباط مجله با سازمان سیا به بنده اطمینان خاطر دهید). لاسکی گفت: «هیچ چیز ساده‌تر از این نیست. می‌توانید حساب‌ها را بررسی کنید و خودتان قضاوت کنید» و استیون اسپندر با شدت آسوده‌خاطر به نظر رسید و گفت: «بین، حقیقتی در این شایعات نیست.» اما سپس لاسکی افزود: «البته که ما این کار را انجام نخواهیم داد. چرا باید حساب کتابی‌ام را به روی هر فلان و بهمانی که اسیر یک شایعه دیوانه‌وار شده است باز کنیم؟» با شنیدن این حرف، فک استیتون از حیرت افتاد. او را ادامه شام به کلی ساکت ماند. وولهایم دعوت برای پیوستن به هیئت تحریریه را نپذیرفت. «ریچارد وولهایم، مصاحبه تلفنی، دسامبر ۱۹۹۷.

**کتاب کشف اسرار مورد استناد نخبگان حوزوی نیز قرار داشت؛ چنان‌که مرحوم سید‌هادی خسروشاهی و مرحوم میانجی در بخش توضیحات کتاب «شایعه» علامه طباطبائی، کتاب کشف اسرار را بدون درج نام نویسنده و با عنوان کلی «یکی از اعظام علمای حوزه علمیه قم» در کنار کتاب «تنبيه الأُمه» مرحوم نائینی به عنوان یکی از منابع آشنایی با حکومت اسلامی معرفی کرده‌اند. گفتنی است مقدمه و متن کتاب مزبور به همراه توضیحات ذکر‌شده پیش از انقلاب اسلامی و در تاریخ ۱۳۹۷ق. تنظیم شده است.**



که داشتند در صحن حرم با اصرار دست امام امت را می‌پوسد و می‌گوید: دستی که کشف‌اسرار را نوشته و از مکتب دفاع می‌کند باید بیوسم.

این در حالی است که امام در آن زمان استاد حوزه بود و میرزاهمدی یک عالم برجسته‌ای که آقا شیخ هاشم قزوینی در کتاب‌هایش شرکت می‌کرد.»

این کتاب کشف اسرار مورد استناد نخبگان حوزوی نیز قرار داشت؛ چنان‌که مرحوم سید‌هادی خسروشاهی و مرحوم میانجی در بخش توضیحات کتاب «شایعه» علامه طباطبائی، کتاب کشف اسرار را بدون درج نام نویسنده و با عنوان کلی «یکی از اعظام علمای حوزه علمیه قم» در کنار کتاب «تنبيه الأُمه» مرحوم نائینی به عنوان یکی از منابع آشنایی با حکومت اسلامی معرفی کرده‌اند.

گفتنی است مقدمه و متن کتاب مزبور به همراه توضیحات ذکر شده پیش از انقلاب اسلامی و در تاریخ ۱۳۹۷ق. تنظیم شده است.

<sup>[1]</sup> در سال ۱۹۶۵ میلادی، کرمود به‌طور رسمی از سوی جوسلسون دعوت شد تا سردبیری مشترک مجله را با لاسکی بر عهده بگیرد

<sup>[2]</sup> در سال ۱۹۶۵ میلادی، کرمود به‌طور رسمی از سوی جوسلسون دعوت شد تا سردبیری مشترک مجله را با لاسکی بر عهده بگیرد

<sup>[3]</sup> در سال ۱۹۶۵ میلادی، کرمود به‌طور رسمی از سوی جوسلسون دعوت شد تا سردبیری مشترک مجله را با لاسکی بر عهده بگیرد